



# حکایت‌های کلیله و دمنه

به روایت لافونتن

عظمی عدل نفیسی

ترجمه

حامد فولادوند

کلنار کلناریان



حکایت‌های کلپله و دمنه  
به روایت لافونتن



حکایت‌های کلیله و دمنه  
به روایت لافونتن

عظمی عدل نفیسی

ترجمه

حامد فولادوند

گلنار گلناریان

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

عدل، عظمی (نقیسی)، ۱۲۹۷ - Adle, Otmia  
حکایت‌های کلیله و دمنه به روایت لافوتن / عظمی عدل‌نقیسی؛ ترجمه  
حامد فولادوند، گلنار گلناریان؛ ویراستار مینا عرشی.  
تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۴۰۲.  
۲۵۴ ص.  
978-622-93422-1-3

سرشناسه  
عنوان و نام پدیدآور  
مشخصات نشر  
مشخصات ظاهری  
شابک  
وضعیت فهرست‌نویسی

فینیا  
عنوان اصلی: Les contes de Kalilah et d'innah et Jean de La Fontaine.  
کتابنامه: ص. ۲۴۱ - ۲۴۸.  
نمایه:

یادداشت  
یادداشت  
یادداشت  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
موضوع

لافوتن، ژان دو، ۱۶۲۱ - ۱۶۹۵م. — نقد و تفسیر  
Jean de - Criticism and interpretation La Fontaine

کلیله و دمنه — نقد و تفسیر Kalilah va Dimnah - Criticism and interpretation  
ادبیات تطبیقی — فارسی و فرانسه Persian and — literature Comparative  
French

نثر فارسی — قرن ع. — تاریخ و نقد Persian prose literature - 12th century  
- History and criticism

داستان‌های فرانسه — قرن ۱۷م. French fiction - 17th century

فولادوند، حامد، ۱۳۲۲ - مترجم

Fooladvand, Hamad

گلناریان، گلنار، ۱۳۶۲ - مترجم

PIRO۰۹۲

۸۱۸/۸۲۳

۹۲۰۷۱۰۸

فینیا

شناسه افزوده  
شناسه افزوده  
شناسه افزوده  
رده بندی کنگره  
رده بندی دیویی  
شعاره کتابشناسی ملی  
اطلاعات رگرورد کتابشناسی



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

حکایت‌های کلیله و دمنه

به روایت لافوتن

عظمی عدل نقیسی

ترجمه حامد فولادوند و گلنار گلناریان

ویراستار: مینا عرشی

حروفچینی، صفحه‌آرایی و نظارت: نشر تاریخ ایران

طرح جلد: سارا کاوه

چاپ و صحافی: الغدیر

چاپ اول: ۱۴۰۲

تیراژ: ۱۰۰۰

شابک: ۳-۱-۹۳۴۲۲-۹۳۴۲۲-۶۲۲-۹۷۸-۹۷۸-۶۲۲-۹۳۴۲۲-۱-3

قیمت: ۳۰۰۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.

Website: nashretarikheiran.com

Instagram: nashretarikheiran

Telegram channel: @nashretaarikh

Email: nashretarikheiran@gmail.com

## فهرست مطالب

|     |  |
|-----|--|
| ۷   | اشاره  |
| ۹   | مقدمه  |
| ۱۵  | نسخه ابن مقفع از کلیله و دمنه                                    |
| ۱۷  | نسخه ابوالمعالی از کلیله و دمنه                                  |
| ۲۵  | از کلیله و دمنه تا کتاب روشنایی‌ها                               |
| ۳۵  | کتاب روشنایی‌ها یا آداب پادشاهان                                 |
| ۵۱  | حکایت شاعرانه: داستان‌های هزار و یک شب                           |
| ۵۷  | ریخت‌شناسی   |
| ۷۷  | سبک‌شناسی  |
| ۸۷  | سیاست  |
| ۱۱۹ | مقایسه بین یکی از حکایت‌های لافونتن با یکی از حکایات انوار سهیلی |
| ۱۳۹ | مقایسه داستان‌های لافونتن و بیدپای                               |
| ۱۵۵ | نظم طبیعی، سفرها و لافونتن                                       |
| ۱۷۵ | دین و حکمت نزد لافونتن و بیدپای                                  |
| ۱۸۳ | زن از دیدگاه لافونتن و بیدپای                                    |
| ۱۹۵ | لافونتن و نقاشان: تصاویر رنگارنگ حیوانات در حکایات               |

۶ حکایت‌های کلیده‌ودمنه به روایت لافونتن

۲۰۳

دوستی و عشق نزد لافونتن و بیدپای

۲۳۵

نتیجه‌گیری کلی: یونان به سمت شرق می‌نگرد

۲۴۳

کتابشناسی

۲۴۹

نمایه

## اشاره

بانو عظمی عدل (نفیسی)، متولد ۱۲۹۷ خ، نخستین مترجم زن ایران محسوب می‌شود. زیرا در هفده سالگی توانست کتاب «جامهٔ پشمین» اثر هانری بوردو<sup>۱</sup>، نویسنده فرانسوی را به فارسی برگرداند و منتشر کند. خوانندهٔ علاقه‌مند می‌تواند به مقدمه ایشان و نیز پیشگفتار اینجانب، به این رمان مراجعه کند (ر.ک. چاپ سال ۱۳۹۵ توسط نشر تاریخ) تا با این خانم متشخص و اهل فرهنگ و ادب بیشتر آشنا شود. خانم عدل رسالهٔ دکتری خود را زیر نظر متخصص مشهور ادبیات تطبیقی و استاد دانشگاه سوربن پاریس، رنه اتیامبل<sup>۲</sup>، پیش از انقلاب تدوین کرد ولی رویدادهای زمانه و کسالت مانع شد که ایشان عازم فرانسه شود و از رساله خود دفاع کند. متن حاضر را از روی نسخه‌ای (قدیمی، ناموزون و گاه ناخوانا) که در اختیار داشتم به فارسی برگرداندم و همکارم، خانم گلنار گلناریان، بیش از دو سال مرا صمیمانه همراهی کرد. از ایشان و نیز خانم لیلا فولادوند که درباره نویسندگان زن در ایران معاصر پژوهش کردند و فصل «زن از دیدگاه لافونتن و بیدپای» این رساله را بازبینی کردند، بسیار سپاسگزارم. شاید بتوان گفت که شرکت این دو خانم دانشگاهی و مترجم در برگردان رسالهٔ دکتری نخستین مترجم زن ایران نشانه‌ای از نقش حاصلخیز پیش‌کسوتان و فرزانه‌گانی چون عظمی عدل، بانویی نمونه برای آیندگان است.

1. Henry Bordeaux

2. René Etiemble



در روند بررسی ناموزونی‌ها و ناخوانایی‌های نسخه‌ای که در دست بود، به افتادگی‌هایی در اثر پی بردیم که در اینجا به آن اشاره‌ای کوتاه می‌کنیم. برپایه آنچه نویسنده خود در پایان معرفی بخش «از کلیله و دمنه تا کتاب روشنائی‌ها» شرح می‌دهد، در این رساله به بررسی «حکایت موشی که تبدیل به دختر شد» پرداخته شده بوده و فصلی در بررسی «خساست» در نظر گرفته شده بوده که در نسخه‌ای که ما در دست داریم، این دو بخش دیده نشدند و لاجرم در اثر پیش رو نیز قرار ندارند.

تشخیص و بررسی این افتادگی‌ها و همین‌طور ویرایش نهایی اثر را مرهون ویراستار آن، خانم مینا عرشی هستیم، همچنین برای انتشار زیبا و ارزنده آن، خود را سپاسگزار مدیریت نشر تاریخ ایران، خانم دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی) و جناب آقای فرشید ابراهیمی می‌دانم که سرپرستی و نظارت بر نشر آن را به عهده داشتند.

یادآور می‌شوم که به خاطر کوشش‌های ارزنده فرهنگی بانو عظمی عدل (نفیسی) جناب آقای فیلیپ تیبو، سفیر فرانسه در ایران، طی مراسمی رسمی نشان شوالیه هنر و ادب Chevalier des Arts et des Lettres را به ایشان اهدا کردند. همچنین در پایان کتاب، تصویر و متن نامه‌ای که از جناب آقای برونو فوشه، سفیر پیشین فرانسه در ایران خطاب به بانو عظمی عدل نفیسی نوشته شده، آورده شده است.

دکتر حامد فولادوند

اسفند ۱۴۰۱

## مقدمه

زمانی که به بررسی آثار نویسنده بزرگی دست می‌زنیم، اغلب به عصر یا دورانی خاص از زندگی‌اش مراجعه می‌کنیم و دلمان می‌خواهد او را در چنین زمان و فضایی قرار دهیم تا نوشته‌هایش را بهتر بسنجیم، خاطره‌ما از او به هیچ‌وجه بر مبنای اسطوره‌ای تدوین شده یا آوازه‌دیرینی که از او شنیده‌ایم قرار ندارد، بلکه بر مبنای چند نکته و تصویر کوچک شکل گرفته و واضح است که این تصاویر باقی‌مانده از نخستین قرائتی که از متن کردیم بر رویکرد کلی ما نسبت به اثر زودتر ذهن ما را مشغول می‌کند: مثلاً کورنی<sup>۱</sup> که در میدان شهر روان<sup>۲</sup> با کفش‌های پاره ظاهر می‌شود، رمبو<sup>۳</sup> هجده‌ساله با لب‌ولوجه آویزان هنگامی که ورلن<sup>۴</sup> به او شلیک می‌کند و لافونتن در بزرگ‌سالی، در حالی که همچنان گیج و سر به هوا از هر نوشته مقصداری می‌خواند تا بتواند مواد لازم برای سرایش حکایت‌های<sup>۵</sup> خود را بیابد؛ هدف بررسی حاضر، نشان دادن تأثیر شرق و به‌ویژه، تأثیر کتاب روشنائی‌های بیدپای، بر لافونتن است. تمایل حکایت‌برای حکایت‌کردن (بر وزن «هنر برای هنر») همواره در این داستان‌پرداز دیده می‌شود

1. Corneille
2. Rouen
3. Rimbaud
4. Verlaine
5. Fables

(هرچند گاهی این گرایش ناشی از عدم توجه به جزئیات و منابع موجود است) و چون داستان‌هایش جنبه داستان‌سرایی دارد و مخاطبش بیشتر کودک و نوجوان است، به همین خاطر قرار نیست خواننده را متقاعد کند.

در آن زمان، مشرق‌زمین برای غربی‌ها مجموعه‌ای از تصورات متضاد سنتی بود که در میراث رم دیده یا درست گنجانده نمی‌شود (درباره یونان باید اندکی بیشتر تأمل و تردید کرد چراکه در اساطیرش ایلیداد و داستان هلن تروآ را نیز دارد)، زیرا ترجیح می‌دهد عرصه‌هایی را بشکافد که به ورطه‌های جهان ریاضیات و فنون منتهی می‌شود.

در پانزده حکایتی که از بیدپای اقتباس یا تقلید شده است خواهیم دید که چگونه این موارد محکم نزد لافونتن شکل می‌گیرد و اگرچه همیشه درس و نتیجه اخلاقی حکایت شرقی را باور ندارد، اما آن را می‌خواند و به آن جهتی منطقی یا شعرگونه می‌دهد، زیرا حکایات شرقی طولانی هستند و درس‌های اخلاقی دیگری نیز در میان آن‌ها گنجانده شده است و این به منظور لذت متقاعدکردن یا لذت داستان‌نویسی است و حیوانات خارق‌العاده‌ای که از هزاران سال پیش، از نعمت سخن‌گفتن و بیان برخوردار بوده‌اند (مانند آهو و لاک‌پشت که در حکایات یونانی وجود ندارند) و به خوبی می‌دانند چطور حرف خود را در لفافه بیان کنند.

لافونتن خود نیز در دو جا به این تأثیر اذعان دارد: اول در پیشگفتار جلد دوم حکایاتش: «این دومین جلد از حکایات است که ارائه می‌کنم. تصمیم گرفتم که در اکثر این حکایات شکل و طرز بیان متفاوتی نسبت به جلد اول ارائه دهم، هم به خاطر تفاوت موضوعات و هم برای اینکه اثرم تنوع داشته باشد... فقط باید این را به عنوان قدردانی بگویم که قسمت زیادی از آن را مدیون بیدپای، حکیم فرزانه هندی، هستم. کتاب او به همه زبان‌ها ترجمه شده است. این کتاب را بسیار قدیمی می‌دانند و اصل آن از ازوپ<sup>۱</sup> الهام گرفته شده است.

البته اگر او خود ازوپ نباشد که با نام لقمان آورده شده است. برخی حکایات دیگر، موضوع‌های خوب و مناسبی را به من دادند. خلاصه اینکه سعی کرده‌ام تا دو بخش آخر تا جایی که می‌توانم تنوع داشته باشد. همان‌طور که خواهیم دید، لافونتن با ترجمه پدر پوسین<sup>۱</sup> نیز آشنایی دارد. یک یسوعی که بر روی نسخه یونانی سیمون سث<sup>۲</sup> کار کرده است و بدین‌گونه، بخش نخست رساله حاضر به توضیح و تشریح خاستگاه و منشأ و دگرذیسی حکایات کلیده‌دومنه می‌پردازد. برای راحتی خوانندگان، خلاصه‌ای از کتاب روشنایی‌ها را اضافه خواهیم کرد.

از طرف دیگر، لافونتن به جهان‌های بیگانه و دوردست توجه دارد و یکی از اولین نویسندگانی است که آگاهانه این ژانر و نوع ادبی<sup>۳</sup> را به کار برده است. این ژانر در قرن هجدهم (ولتر، مونتسکیو) و قرن نوزدهم (گوینو، لوتی) موردعلاقه بسیاری از نویسندگان بوده است. دلیل علاقه لافونتن به چنین نوع ادبی در این است که با توسل به آن، می‌تواند راحت‌تر انتقادات خود را از جامعه و جهان موجود بیان کند. برای مثال موشی که از دنیا دوری می‌گزیند (کتاب هفتم، بخش سوم) که احتمالاً به روحانیونی اشاره دارد که از کمک به کشور در جنگ با هلند سر باز می‌زنند و لافونتن با ریشخند نتیجه می‌گیرد: «به نظر شما منظور من از این موش که اهل کمک نبود چه کسی بود؟ یک روحانی راهب؟ نه، منظورم یک درویش بود، چون به نظرم یک روحانی اصولاً باید نوع دوست باشد!»

دلیل دیگر علاقه به این ژانر ادبی این بود که در آن زمان میل به سفر زیاد شده بود (در مجموعه جلد اول، لافونتن سفرهای دوردست را بسیار نکوهش می‌کند، اما در مجموعه جلد دوم که ما به آن می‌پردازیم، وی از اینکه علوم و دانش کشورهای مختلف از طریق سیاحان به فرانسه وارد شده است بسیار خوشنود است).

اگرچه نگرش لافونتن در مجموعه دوم گسترش پیدا کرده است و او می‌تواند

1. Père Poussines

2. Simon Seth

3. littérature exotique

«نتیجه اخلاقی» خود را با تفسیر حکایت شرقی گسترش دهد تا جایی که آن را به شیوه شعر غنایی درآورد (ر.ک. دو کبوتر، رؤیای مغول)، اما دیدگاه زیباشناختی او تغییری نمی‌کند (وی تنها بلاغت خود و تمایل سنتی خود به شرح و بسط مطلب را کامل می‌کند). با این حال جایگاه شرق سنتی را در حکایت‌های این مجموعه نمی‌توان انکار کرد. منتقدین، حتی آن‌هایی که صراحتاً به نقد مجموعه دوم پرداخته‌اند، گاهی این منشأ شرقی را به طرز نااشیانه فراموش کرده‌اند: بدین‌گونه نه نوئل ریشار<sup>۱</sup> و نه تین<sup>۲</sup> و سن بوو<sup>۳</sup> هیچ‌کدام به کتاب روشنائی‌ها نپرداخته‌اند، تنها نمک و چاشنی حکایات را در آن پیدا می‌کنند، ولی به آن توجهی نشان نمی‌دهند. درباره کلاراک<sup>۴</sup> باید گفت که اگرچه به این موضوع پرداخته است اما این امر به صورت کلی بوده و وارد جزئیات نشده است، اما ژیرودو<sup>۵</sup> در کتابش درباره پنج و سوسه لافونتن، ادای احترامی واقعی به بیدپای کرده است. مطالعه خاستگاه کتاب اجازه می‌دهد که نه تنها سهم ویژه نویسنده را مشخص کنیم (چطور می‌توان حکایت دو کبوتر را فهمید اگر ندانیم که لافونتن از یک حکایت که در میان مجموعه حکایت‌ها آمده، شعر بلندی درباره دوستی عاشقانه سروده است؟) بلکه همچنین بتوانیم تعریفی دقیق برای حکایت و افسانه ارائه دهیم.

همچنین خواهیم توانست به تعریف بهتری از وجه شرقی حکایات پردازیم که نشان می‌دهد در زمینه اسطوره و برخی اشکال روایت، هیچ تفاوت و مانعی بین شرق و غرب نیست یا به بیان بهتر، می‌توان گفت که در قرن هفدهم شاهد ترکیبی از این دو هستیم (و این تلفیق هنوز به ضرر شرق نیست) در حالی که در دورانی هستیم که خشن‌ترین صور و شکل‌های فرهنگ اروپایی و انگلیسی زبان

1. Noël Richard
2. Taine
3. Sainte-Beuve
4. Clarac
5. Giraudoux

بر مشرق زمین چیره شده‌اند.

عقل سلیم و واقع‌بینی خاص لافونتن هم‌زمان با امر و هنر حکایت‌کردن از بین می‌رود و اگرچه مطالعه خاستگاه‌ها درکی بهتر را امکان‌پذیر می‌سازد، قصد ما این نیست که لافونتن را به‌عنوان نویسنده‌ای بررسی کنیم که گویا در فرانسه دیگر مورد توجه خواننده بزرگ سال و پژوهشگران نیست (و این یکی از دلایلی است که مطالعات اندکی درباره لافونتن وجود دارد) و تنها به درد موزه می‌خورد. از منظر ما، لافونتن باید بارها و بارها خوانده شود تا جایی که تأثیرات کارش در ذهن و وجود ما کاملاً روشن شود، یعنی در بررسی حاضر می‌کوشیم تأثیرش را که مربوط به مضامین حکمت و خرد شرقی است آشکار کنیم، چون این امر نیز دلیلی بر جهانی بودن آثارش است. اگرچه ما شرقی‌ها، لافونتن را بیشتر به خاطر این دوست داریم که وی حکایاتی از کلیله و دمنه را از ما قرض گرفته است، ولی او در عین تأثیر از منابع شرقی، تحت تأثیر افسانه پردازان دیگر یا رابله<sup>۱</sup> بوده و در نتیجه برای تفکیک جنبه شرقی و پنهان حکایات (ر.ک. داستان زنبور عسل) از عوامل دیگر (گفتاری، القایی، حتی سیاسی)، باید همه جوانب موضوع را در نظر گرفت. لافونتن خودش به ما می‌گوید: «حکایت اخلاقی هدیه‌ای است که از سوی نیروی جاویدان به ما رسیده و اگر هم هدیه‌ای است از انسان‌ها، هرکه آن را به ما داده ما را مستحق دانسته است.» این بررسی لافونتن از دیدگاه شرقی، درک لافونتن فرانسوی را آسان‌تر می‌کند.

عظمی عدل نفیسی



## نسخهٔ ابن مقفع از کلیله و دمنه

ابن مقفع علی‌رغم نام و شهرت عربی خود، اصالتاً ایرانی است. او با نام واقعی روزبه، اصالتاً اهل فیروزآباد، شهر کوچکی در استان فارس است. پدر او، داوودبه، در زمان حجاج بن یوسف، مأمور خراج بوده و پس از آنکه از موقعیت و قدرت خود سوءاستفاده کرده، توسط حجاج شکنجه شد و یک دست خود را از دست داد. (مقفع در عربی به معنای ناقص و تُرنجیده است).

پسرش، عبدالله، نیز مانند خود او زرتشتی بود. او در بصره درس خواند و دانش وسیعی در زبان عربی کسب کرد. مرد جوان در زمان خلیفه منصور به ترجمه خدای نامه از پهلوی به عربی و همچنین، حکایات کلیله و دمنه پرداخت. در این دوران کتاب‌های تاریخی و علمی بسیاری به زبان عربی ترجمه شد.

در آن زمان رسم بر این بود که امیران و والیان، کار نگارش نامه‌های خود را به «کاتبان» می‌سپردند. این‌گونه بود که ابن مقفع در ابتدا کاتب داوودبن هبیره و سپس کاتب عیسی بن علی، عموی منصور، دومین خلیفه عباسی می‌شود. عیسی بن علی برای وی احترام زیادی قائل بود و او را به دین اسلام گرواند.

ابن مقفع از سفیان، امیر بصره، که گویا بینی بسیار بزرگی داشت، متنفر بود و هر بار که او را می‌دید، برای اشاره به بزرگی بیش از حد بینی می‌گفت: «سلام بر شما دو تن، تو و بینی‌ات» یا روزی، هنگامی که سفیان در حال خرده‌گیری بر حزافان بود و به ساکت بودن خود فخر می‌فروخت، ابن مقفع خاطر نشان کرد که سکوت برای پنهان کردن حماقت هاست.



سفیان به عنوان امیر نیشابور انتخاب شد و به این شهر رفت تا جانشین مصباح شود. ابن مقفع که در آن زمان کاتب مصباح بود وی را تحریک کرد که علیه امیر شورش کند و او را از شهر بیرون اندازد. از همان زمان سفیان نسبت به وی کینه به دل گرفت و همواره منتظر اولین فرصت بود تا انتقام خود را بگیرد. این انتظار دیری نپایید. عبدالله پس از اقدام به شورش نافرجام علیه برادرزاده خود، خلیفه منصور، نزد دو برادر خود عیسی و سلیمان پناهنده شد. منصور خواست تا شورشگر را به او تحویل دهند. عیسی از ابن مقفع خواست امان نامه از جانب عبدالله برای منصور بنویسد. کاتب نامه را طوری نوشت که منصور نتواند آن را رد کند. منصور که از آن همه افراط بسیار برآشفته بود، خواست نام کاتب نامه را بداند و حتی در همان شرایط عصبانیت گفت که می‌خواهد از ستر او راحت شود. دوستان سفیان این خبر را به او رساندند. کمی بعد، ابن مقفع علی‌رغم میل باطنی باید به بصره بازمی‌گشت تا پیامی را از طرف عیسی به سفیان برساند. امیر بصره بلافاصله او را زندانی کرد و دستور داد تا اعضای بدنش را یکی یکی ببرند و جلوی چشمانش بسوزانند. اعضای بدن نویسنده را پس از آن شکنجه و حشتناک در آتش سوزاندند. سفیان که خود شخصاً شاهد این جنایت بود، دشمنش را به پیروی از مانی متهم کرد و به بهانه حمایت از اسلام، کار خود را توجیه نمود. بعدتر در برابر مخالفت و نارضایتی مردم، این جنایت را تکذیب کرد. سفیان را برای شکنجه به بغداد آوردند اما خلیفه که خودش هیچ وقت از ابن مقفع خوشش نمی‌آمد، وی را آزاد کرد.

ابن مقفع در هنگام مرگ تنها ۳۶ سال داشت. او علاوه بر فرهنگ و هوش سرشار، از صداقت و حاضر به خدمتی بی‌همتایی برای دوستانش برخوردار بود. هیچ‌گاه از کمک به دوستانش در هنگام سختی دریغ نمی‌کرد، حتی حاضر بود جانش را فدای آنان کند. وی به امرارمعاش حدود پنجاه خانواده فقیر در بصره و کوفه (که وی در آنجا کاتب هبیره بود) کمک می‌کرد. او که میهن پرستی واقعی بود، به ترجمه از زبان پهلوی به عربی می‌پرداخت تا غنای ادبیات و فرهنگ ایرانی را به عرب‌ها نشان دهد.

## نسخه ابوالمعالی از کلیله و دمنه

نسخه ترجمه شده ابوالمعالی از حکایات کلیله و دمنه به عنوان اثری کلاسیک در ادبیات فارسی وارد شده است. در واقع این اثر با مثال‌های گوناگون و شعرهای بسیار، غنی و زیبا شده و چنان در روح ایرانی غرق شده است که به هیچ عنوان نمی‌توان آن را یک ترجمه ساده خواند. هنر ابوالمعالی و تسلط وی به زبان فارسی چنان بالاست که بدون آنکه کوچک‌ترین یادآوری‌ای از پادشاه دبشلم هندی داشته باشد، با نثری باشکوه و نظم‌ی پراستعاره برای خوانندگان ایرانی بیشتر یادآورِ ظلم پادشاهان آن زمان و چاپلوسی و دورویی اطرافیان است.

آنچه ما درباره زندگی نامه ابوالمعالی می‌دانیم متأسفانه چنان کم و مختصر است که حتی نمی‌توانیم بدانیم که زادگاهش شیراز است یا غزنین. با رجوع به مقدمه کلیله و دمنه می‌توان فهمید که او سال‌های بسیاری را نزد یکی از بزرگان آن زمان، یعنی وزیر اعظم شاه، زندگی کرده است. این وزیر که خود نویسنده بود، حامی نویسندگان بوده و خانه‌اش محل رفت و آمد و ملاقات عالمان و فضلائی آن دوران بود که ابوالمعالی نام برخی از آنان را نیز ذکر می‌کند.

در این دوره‌می‌ها به بحث و بررسی سؤالات فلسفی، علمی و ادبی پرداخته می‌شد و نویسندگان جوان نیز از آن بهره می‌برد و در عین حال به مطالعات و پژوهش‌های شخصی خود نیز می‌پرداخت. از آنجایی که هیچ خوشبختی‌ای در این جهان پایدار نیست، دوران خوش ابوالمعالی نیز گذرا بود و حلقه فضلا پس

از چندی از هم پاشید. از آن پس نویسنده با جدیت به مطالعات خود پرداخت. در همین زمان بود که روزی یکی از علمای بزرگ غزنین به نام علی بن ابراهیم نسخه‌ای به زبان عربی از حکایات کلیده‌ودمنه را به او معرفی کرد. ابوالمعالی اثر را می‌خواند و آن را با دیگر نسخه‌هایی که پیش از آن در اختیار داشته است، مقایسه می‌کند. احتمال آن می‌رود که وی به دلیل مشاهده شباهت بیش از حد جامعه خیالی این حکایات و نگرش اخلاقی و فلسفی جامعه زمان خود، تصمیم می‌گیرد اثر را به فارسی ترجمه کند.

کار ترجمه به نیمه رسیده بود که خبر آن به بهرام شاه غزنوی می‌رسد. او ارزش بسیاری برای ادبیات و نویسندگان قائل بود، پس ابوالمعالی را احضار کرده، از وی می‌خواهد کاری را که آغاز کرده است، به پایان برساند. مترجم که از توجه ملوکانه بسیار خوشحال بود، با سعی و تلاش بیشتری به ادامه کار پرداخت. او اثر خود را به پادشاه غزنوی تقدیم کرده و آن را کلیده بهرام شاه نام نهاد.

این رویداد، شروع حرفه‌ای فعالیت سیاسی ابوالمعالی بود. مسئولیت‌های بسیار مهمی به عهده او گذاشته شد تا جایی که حتی تا سمت وزیر پیش رفت؛ اما بازی سرنوشت چنان رقم خورد که فردی که آن چنان تحسین برانگیز در حکایات کلیده‌ودمنه سرانجام تراژیک شتربه‌گاو را توصیف کرده بود، خود نیز گرفتار سرنوشتی مشابه شود. بدگویی حسودان اعتماد شاه را خیلی زود به بدگمانی تبدیل کرد آن چنان که نویسنده را زندانی و سپس اعدام کرد. بدین گونه، بهرام شاه ادبیات پارسی را از نویسنده‌ای ماهر و شاعری باریک‌بین و با استعداد محروم کرد.

هرچند که ابوالمعالی چندان به عنوان شاعر دسته‌اول شناخته شده نیست. با این حال ابیاتی که برای حکایات کلیده‌ودمنه سروده و همچنین ابیاتی که در طول اسارت خود سروده است، حاکی از حساسیتی ظریف، بلاغتی خیره‌کننده و استعدادی شگرف است. شایان ذکر است که وی تنها به زبان مادری خود نمی‌نوشته است؛ اشعار وی به زبان عربی نیز بسیار درخشان و ظریف هستند. تاریخ دقیق ترجمه کلیده‌ودمنه توسط ابوالمعالی برای ما شناخته شده

نیست، حتی مقدمه‌ای که او برای این اثر نوشته است هم چندان این موضوع را مشخص نمی‌کند، با این حال از مدحی که بر فضیلت‌های منصور، خلیفه عباسی، نوشته که به گفته او ۴۰۰ سال قبل از ترجمه کتاب می‌زیسته است، می‌توانیم بگوییم که تاریخ ترجمه این اثر به سال‌های ۵۳۸ تا ۵۳۹ هجری برمی‌گردد (۱۱۴۳-۱۱۴۴ میلادی).

ابوالمعالی آخرین نویسنده فارسی نیست که حکایات کلیله و دمنه را ترجمه کرده است. در زمان سلطان حسین بایقرا، نوه تیمور گورکانی، حسین بن علی واعظ کاشفی با جایگزین کردن اشعار عربی با ابیات فارسی سعی در آسان نمودن نسخه ابوالمعالی نمود و اثرش را که انوار سهیلی نام نهاده بود، به یکی از وزرای دربار به نام نظام‌الدوله ملقب به سهیلی تقدیم کرد. این اثر که در دوران انحطاط ادبیات نوشته شده است، به هیچ‌وجه قابل مقایسه با نسخه ابوالمعالی نیست. اهمیت انوار سهیلی در این است که پس از نگارش، با نام همایون‌نامه به زبان ترکی و سپس از ترکی به فرانسه ترجمه شد. ترجمه این اثر به باقی زبان‌های اروپایی از روی همین متن فرانسوی است.

بعدها به فرمان اکبرشاه هند، ابوالفضل بن مبارک، تاریخ‌نگار معروف، نیز سعی می‌کند تا از پیچیدگی زبان حکایت‌های کلیله و دمنه بکاهد. اثر وی به نام عیار دانش معروف است. با وجود این، نسخه ابوالمعالی که حد کمال نثر فارسی است، همچنان از ارزش بسیار بالاتری برخوردار است.

\*\*\*

از آنجا که جستار حاضر به مقایسه قصه‌های لافونتن با حکایات کلیله و دمنه می‌پردازد، به نظر منطقی تر می‌آید که به دنبال منشأ شرقی قصه‌ها باشیم تا اینکه بخواهیم به شرح منابعی بپردازیم که قبلاً توسط پژوهشگران دیگر خوب بررسی شده‌اند. اما قبل از آنکه به طور کامل از منابع غیر شرقی افسانه‌ها روی بگردانیم، جالب خواهد بود که بدانیم آیا مدل‌های غربی لافونتن نیز خود تحت تأثیر روح

شرقی نبوده‌اند؟ برای مثال، همان‌طور که می‌دانیم، ازوپ مهم‌ترین مدل برای لافونتن بوده است. به عقیده برخی نویسندگان، ازوپ بسیاری از قصه‌هایش را از لقمان، حکایت‌نویس مشهور، گرفته است. دیگر وقایع‌نگاران در شباهت‌های بین این دو، تا جایی پیش رفته‌اند که شخصیت ازوپ را با شخصیت لقمان یکی دانسته‌اند. خود لافونتن هم به نظر می‌رسد که در این مورد شک دارد. وی در مقدمه خود می‌نویسد: «به رسم قدردانی باید بگویم که من بخشی از قصه‌ها را مدیون بیدپای، حکیم فرزانه هندی، هستم. هم‌وطنانش او را بسیار قدیمی‌تر از ازوپ می‌دانند، البته اگر خود ازوپ نباشد که زیر نام لقمان حکیم آمده است.»

هرچند که چنین فرضی به نظر بسیار عجیب می‌آید، اما این امکان وجود دارد که شخصی با نام‌های گوناگونی نزد مردمان جاهای مختلف شناخته شده باشد. همان‌طور که شخصی که سعدی به مدح فرزاندگی وی می‌پردازد، همان جالینوس<sup>۱</sup> معروف است، امکان این نیز وجود دارد که در کشورهای غربی، لقمان را ازوپ بنامند. آنچه این دو داستان‌نویس را به هم نزدیک می‌کند، تا جایی که آن‌ها را یک فرد می‌داند، شباهت نام‌ها و سرگذشتشان است. در اثری به نام جواهرالتفسیر مختصری از فعالیت‌ها و بخشی از گفتارهای زیبای لقمان را می‌یابیم. شباهت آن با آنچه پلانود<sup>۲</sup> از زندگی ازوپ می‌گوید، افسانه‌های مشترکی که نزد هر دو نویسنده به چشم می‌خورد و به‌ویژه نام ازوپ که در اتیوپیایی دقیقاً همان معنا را دارد، بسیاری از فضلاء بر آن می‌دارد تا باور کنند لقمان و ازوپ یک نفر هستند. ژ.ژ. مارسل<sup>۳</sup> در مقدمه قصه‌های لقمان، در این باره می‌نویسد: «یکی از نظریه‌های پذیرفته‌شده که به نظر می‌رسد احتمال آن نیز بسیار باشد، این است که یونانی‌ها از آنجا که نام اصلی ازوپ را نمی‌دانستند، وی را به نام ملیتش ازوپ صدا می‌کردند. این نام در زبان یونانی به معنای اتیوپیایی است که جای حروفش تغییر کرده است، البته این امری

1. Galien  
 2. Planude  
 3. J.J.Marcel

است که اغلب در جابه جایی کلمه از گویشی به گویش دیگر اتفاق می افتد. لقمان در واقع «حبشی» بوده است، برده‌ای اتیوپیایی. نویسندگان شرقی ویژگی‌هایی را از وی برشمارده‌اند که بعدها در نوشته‌هایی که از زندگی ازوپ برایمان مانده است، درباره این قصه پرداز نیز به چشم می خورد».

از سوی دیگر، رنه باسه<sup>۱</sup>، مؤلف اثری با عنوان لقمان بربر نه تنها چنین احتمالی را به کل غیرممکن می داند، بلکه درباره وجود لقمان نیز شک دارد: «شاید در زمان باستان پیش از اسلام، ماجراجویی سرشناس، حیل‌گر و ماهر وجود داشته است که او را با پادشاه اسطوره‌ای عاد یکی می دانند.» نام لقمان در قرآن نیز همچون نام بسیاری از سرشناسان قبل از او آمده است، در واقع فرزندی لقمان چنان سرآمد است که در سوره سی و یکم قرآن (۳۱، ۱۲) آمده: «ما به لقمان حکمت عطا نمودیم».

برخی دیگر از پژوهشگران در این مورد سردرگم و مرددتر هستند و شخصیت لقمان را نه فقط با شخصیت ازوپ، بلکه با شخصیت‌های دیگری نیز می آمیزند. هرمان، نویسنده اثری به نام *Abhandlung, dass Aesopus und Lockmann eine Person* عقیده دارد که لقمان، ازوپ، مراچی و کازیری یک نفر هستند. بولانژه<sup>۲</sup> در ازوپ افسانه پرداز می گوید که لقمان و سلیمان یک نفر هستند. با این وجود، بنابر نوشته‌های وقایع نگاران، این دو افسانه پرداز در دو دوران متفاوت زندگی کرده‌اند و نمی توانند یک نفر باشند. نویسنده پنج قصه پرداز در مقدمه کتاب خود می نویسد: «پلوتارک، پوسانیاس و سویداس مشترکاً بر این باور هستند که ازوپ در زمان کرزوس، پادشاه لیدیه می زیسته است. پادشاهی که از کوروش شکست می خورد و اینکه وی هم عصر سولون، قانون گذار آتنی، بوده است. باری کوروش پادشاهی خود را در حدود پنجاه و پنجمین المپیاد آغاز کرده و سولون قوانین آتن را حدود چهل و ششمین المپیاد منتشر نموده است با این

1. René Basset

2. Boulanger

حساب، ازوپ می‌بایست بین این دو حد زمانی می‌زیسته باشد؛ به عبارتی بین سال‌های ۵۹۴ تا ۵۵۷ قبل از میلاد مسیح یعنی دوران اسارت یهودی‌ها؛ از آنجا که لقمان هم عصر داوود بوده است، یعنی ۱۰۶۳ سال قبل از میلاد مسیح، برای آنکه این نظریه که هر دو این‌ها یک نفر هستند، درست باشد، می‌بایست که ازوپ بیش از ۴۰۰ سال زندگی کرده باشد».

ژ. ژ. مارسل چنان‌که مشاهده نمودیم در کتاب قصه‌های لقمان احتمال یکی بودن این دو نفر را مطرح می‌کند اما در همان اثر با تکیه بر تاریخ زندگی دو نفر، این فرضیه را رد می‌کند: «اگر فرض کنیم که واقعاً ازوپ موجودی خیالی یا ساختگی نیست، فقط می‌تواند بسیار بعد از لقمان زیسته باشد؛ پلوتارک، پوسانیاس و سویداس مشترکاً بر این باور هستند که ازوپ در زمان کرزوس، پادشاه لیدیه می‌زیسته است و اینکه وی هم عصر سولون، قانون‌گذار آتنی، بوده است؛ به عبارتی در حد فاصل چهل و ششمین و پنجاه و پنجمین المپیاد. باری همه نویسندگان شرقی، چه عرب، چه ایرانی، متفق القول هستند که لقمان ۵۰۰ سال پیش از ازوپ می‌زیسته است یعنی در دوران داوود عبری‌ها و کیکاووس و کیخسروی ایرانی‌ها».

چنین تفاوت زمانی زیادی میان دوران زندگی این دو نفر، احتمال فرضیه یکی بودن این دو نفر را رد می‌کند، اما از آنجایی که قصه‌ها و افسانه‌های مشترک بسیاری در آثار هر دو نفر وجود دارد، باید دید که آیا این ازوپ بوده است که از حکایات لقمان به عنوان مدل استفاده می‌کرده یا اینکه نویسنده عرب موضوع داستان‌هایش را از افسانه‌پرداز یونانی می‌گرفته است. در این مورد نیز نظرات متفاوتی وجود دارد. دو ساسی<sup>۱</sup> (زبان‌شناس و خاورشناس فرانسوی) هرگونه استدلال مبنی بر اینکه افسانه‌ها از عربی وارد یونانی شده‌اند را رد می‌کند. در مقاله‌ای در مجله دایرةالمعارف می‌نویسد که هیچ نویسنده عرب سال‌های اولیه هجری قمری اشاره‌ای به افسانه‌های لقمان نکرده است و از هیچ کدام از

حیوان‌های آشنا برای عرب‌ها همچون شترمرغ، کفتار، شغال و شتر در این حکایات نامی آورده نشده است، علاوه بر عدم ظرافت و نازیبایی سبک، در این حکایات، اغلب کلمات و افکاری با منشأ یونانی یافت می‌شود.

به عقیده رنه باسه، ممکن است که حکایات لقمان از یونان اقتباس شده باشد اما مستقیماً از آن نیامده‌اند. ژ. ژ. مارسل پس از اثبات اینکه لقمان چند صد سال پیش از ازوپ زیسته است، نظرش را این چنین در مقدمه کتابش، قصه‌های لقمان، بیان می‌کند: «بدین ترتیب، حکایات لقمان اصل و منشأ افسانه‌های ازوپ بوده‌اند و ازوپ تنها حکایات افسانه‌پرداز عرب را ترجمه کرده است. وی احتمالاً در طی اقامت خود در دربارهای شاهزادگان مختلف آسیایی، به آثار لقمان دسترسی داشته است.» وی پا را از این فراتر نهاده و می‌گوید: «این حکایات و همچنین حکایات بیدپای اصل بوده‌اند و افسانه‌های ازوپ و تعداد بسیاری از قصه‌های فدر<sup>۱</sup>، راسین و حتی لافونتن تقریباً ترجمه و رونوشت هستند.»

همان‌طور که مشاهده کردیم ژ. ژ. مارسل معتقد است که لقمان نه تنها مدلی برای ازوپ، بلکه برای بسیاری از افسانه‌پردازها بوده است. این اعتقاد وی از آنجا ناشی می‌شود که لقمان شاعری شرقی است و شرقی‌ها پدر حکایات اخلاقی هستند:

«حکایات اخلاقی در میان مردمان شرق زاده شده است: در کشورهایی که شاهزادگانش از همان کودکی عادت به شنیدن تملق و چاپلوسی داشته‌اند و پس از رسیدن به تخت سلطنت، حکومتی به غایت مستبد را به پیش برده‌اند و بدین ترتیب هیچ‌کس جرئت ابراز هیچ‌گونه نظر و پیشنهادی نداشت مگر آنکه حرف‌هایش را در لفافه بگوید وگرنه احتمال آن می‌رفت که سرش را از دست بدهد. همین ترس و وحشت از گفتن حقیقت باعث شد که فرزادگان و فلاسفه شرق حرف‌ها و آموزه‌هایشان را در لفافه حکایات داستانی بیان کنند و



بدین‌گونه نوع حکایات اخلاقی را پدید آورند. وانگهی، نبوغ زبان‌های شرقی مناسب این‌گونه داستان‌هاست و هیچ چیز بهتر از سبک مجازی و آکنده از استعاره اکثر زبان‌های شرقی، نمی‌تواند مناسب سبک تمثیل باشد».

## از کلیله و دمنه تا کتاب روشنائی‌ها

در آغاز قرن هفدهم شاهد افزایش سفرنامه‌ها هستیم که البته در قرن شانزدهم در حال رشد بودند. تاورنیه<sup>۱</sup> و سیور دو لا بوله<sup>۲</sup> (که بی‌شک لافونتن با آثارشان آشنایی داشته) که از قسطنطنیه و ایران گذشته‌اند و به امپراطوری مغول سفر کرده‌اند، از این سفرها، نوشته‌ها و توصیفاتی از شرق با خود آورده‌اند. در این سفرها، مذاهب و سیاست‌های این کشورها برای سیاحان اروپایی جالب بوده است: به طور مثال جای تعجب بوده است که هیچ کمپانی فرانسوی در شرق نبوده، در حالی که انگلیسی‌ها و هلندی‌ها در هند مشغول به کار بوده‌اند، اما فرانسوی‌ها در دربار شاه و دربار امپراطوری مغول حضور داشته‌اند. از دیگر موارد جالب توجه برای سیاحان اروپایی می‌توان به حیوانات، شیوه زندگی و عادات مردم اشاره کرد، دو لا بوله در توصیف ببرها، غزال‌ها و پلنگ‌ها می‌نویسد.

چند سال پس از آن، برنیه<sup>۳</sup>، که بعداً درباره وی سخن خواهیم گفت، چراکه به محفل سالن مادام دو لا سابلییر<sup>۴</sup> رفت و آمد داشته است، در گزارش خود چنین می‌نویسد: «وی در خدمت امپراطوری مغول بود و از نزدیکان دانشمند خان که بزرگ‌ترین عالم آسیایی زمانه محسوب می‌شد و همچنین

1. Tavernier
2. Sieur de La Boullaye
3. Bernier
4. Mme de La Sablière

سردار سواره نظام نیز بود.» بزنیه شاهد انقلاب‌های خونینی است که در دربار روی می‌دهد و باعث می‌شود اورنگ زیب به تخت پادشاهی بنشیند. بزنیه به‌ویژه از حیواناتی چون پلنگ و غزال می‌گوید که در غرب وجود ندارند و به برخی زاهدان گوشه‌گیر و پیر اشاره می‌کند که در سفرهای خود همراه امپراطور در شهرستان دیده است. این علاقه به سفرنامه‌ها و گزارش‌ها و حکایات شرقی رسم پارسی‌هاست (و البته نه تنها علاقه به شرق بلکه هر آنچه که از آمریکای دور نیز آورده می‌شد مورد توجه قرار می‌گرفت. مثلاً لافونتن به مطالعه سنگ آبی می‌پردازد) و این اسقف اوئه<sup>۱</sup> است که به معرفی این نوشته‌ها و گزارش‌ها به سالن‌های پارسی اقدام می‌کند (نسخه وی از سفرهای سیور دو لا بوله و کتاب روشنایی‌ها را می‌توان در کتابخانه ملی یافت.) همچنین همین اسقف اوئه است که در کتابش درباره خاستگاه رمان می‌نویسد و اولین مطالعات درباره حکایات شرقی و رابطه بین لقمان و ازوپ را مطرح می‌کند.

لافونتن مخالف بداعت و نوآوری نیست، اما این سبک شرقی کلیله و دمنه چندان دیری نپایید. چنان‌که خواهیم دید، این کتاب با فرهنگ‌های مختلف اروپایی درهم می‌آمیزد و رویکردی التقاطی می‌یابد (همراه با لقمانی که در قرآن آمده است) و اسقف اوئه اغلب بر این افسانه‌ها تأکید می‌کند که به باور او نشانی از بلاغت اعلای متمدن‌ترین مردمان است و می‌تواند فقدان و خلا تمدنی را پر کند.

ما به دو دلیل قصد داریم به خط سیر غربی کتاب کلیله و دمنه پردازیم: از یک طرف، بعضی از افسانه‌های الهام‌گرفته شده از کتاب روشنایی‌ها گاهی در برخی از جزئیات، چنان متناقض‌اند که نمی‌توان آن‌ها را تنها منبع نامید و می‌توان فکر کرد که لافونتن در نسخ پدر پوسین یا دیگران دست برده و اصلاحاتی کرده است (به نظر می‌رسد برعکس این استدلال پذیرفتنی نباشد؛ به هر حال لافونتن بر روی کتاب روشنایی‌ها کار می‌کرده است و هنگام خواندن

نسخه ترجمه پدر پوسین مسلماً فراموش نکرده که فلان یا فلان قصه یا افسانه در آن بوده است).

از طرف دیگر در حکایات مردمی و عامیانه و در افسانه‌ها، کلیله و دمنه به عنوان یک منبع مشترک یافت می‌شود که هر از چند گاهی می‌توان آثار آن را دید و بنابراین لافونتن نمی‌تواند به وجود آورنده آن باشد.

کتاب کلیله و دمنه در اواخر قرن یازدهم میلادی از عربی به یونانی ترجمه شد که مؤلف آن سیمون سث<sup>۱</sup> بوده است. بی‌شک نسخه سریانی این کتاب هم وجود دارد که البته سیلوستر دو ساسی درباره آن توضیح چندانی نمی‌دهد. اما به نظر می‌رسد که خاخام ژوئل<sup>۲</sup>، این اثر را به زبان عبری ترجمه کرده است. این نسخه از اهمیت بالایی برخوردار است چراکه ژان دو کاپو<sup>۳</sup>، یهودی نوکیش، از روی آن ترجمه‌اش به زبان لاتین را تألیف کرده و آن را راهنمای زندگی انسان یا حکایات حکمای فرزانه نام نهاده است (و احتمالاً لافونتن با این اثر آشنا بوده است). ترجمه‌های اسپانیایی، آلمانی، ایتالیایی و فرانسوی و شاید دیگر زبان‌ها (به گفته ه. لوازِر دلونشان<sup>۴</sup>) از روی همین ترجمه لاتین انجام شده است. در نسخه ژان دو کاپو به جای نام بیدپای، نام سندباد آمده است که موجب می‌شود کلیله و دمنه با کتاب سندبادنامه اشتباه گرفته شود. توجه داشته باشیم که قبل از ترجمه فرانسوی، ترجمه‌ای به زبان اسپانیایی در حدود سال ۱۲۵۱ به دستور شاهزاده آلفونس پسر آلفونس دهم (معروف به شهریار حکیم) صورت گرفته است. بنابراین می‌توان گفت که کتاب کلیله و دمنه همواره در خدمت تربیت و آموزش شاهزادگان بوده است. از نسخه کاستیلی به عنوان مدلی برای ترجمه لاتین استفاده شده است که به دستور ژان دو ناور<sup>۵</sup>، همسر شاه فیلیپ

1. Simon Seth
2. Joel
3. Jean de Capoue
4. H. Loiseleur Deslongchamps
5. Jean de Navarre

لوبل،<sup>۱</sup> انجام شد. (نوادگان این شاه همان حکایات را در افسانه‌های لافونتن می‌یابند). فردی به نام ریمون دو بزیه<sup>۲</sup> این ترجمه را انجام می‌دهد که البته کار ترجمه سال‌ها طول می‌کشد و پس از مرگ همسر شاه، تقدیم وی می‌شود (متن در سال ۱۳۱۳ و در روز عید مسیحی پنجاهه<sup>۳</sup> به دست شاه می‌رسد).

بی‌شک ترجمه‌ای به زبان عامه‌فهم نیز وجود داشته است اما خیلی زود از بین رفته و دو اثر گابریل کوتیه<sup>۴</sup> و پیر دولاریوه<sup>۵</sup> در سال‌های ۱۵۵۶ و ۱۵۷۹ ترجمه‌هایی بسیار آزاد از زبان ایتالیایی است (ترجمه‌های ایتالیایی اثر آنژ فیرنزولا<sup>۶</sup> و لو دونی<sup>۷</sup>، که نویسندگان اهل فلورانس در قرن شانزدهم بوده‌اند).

کتاب روشنائی‌ها که در اینجا مورد مطالعه ماست، در سال ۱۶۱۴ انتشار یافت. برتری نسخه کتاب روشنائی‌ها بر کتاب *Specimen Sapientae Indorum* اثر پدر پوسین، فاضل یسوعی (اثر دوم در سال ۱۶۶۶ چاپ شد و از روی نسخه یونانی سیمون سث نوشته شده و مطمئنیم که لافونتن از آن استفاده می‌کرده است) این است که مستقیماً از روی چهار کتاب نخست انوار سهیلی ترجمه شده است، به عبارت دیگر از روی نسخه فارسی کتاب کلیله و دمنه. این اثر به عالی‌جناب صدر اعظم سگیه<sup>۸</sup> تقدیم شده است که همچون وزیر شاه در فرانسه بود. عناصر سیاسی و آموزشی در این اثر مشهود است. از طرف دیگر، نمونه‌ای که ما در کتابخانه ملی در اختیار داریم، همان‌طور که گفته شد، توسط اوئه حاشیه‌نویسی شده است و اغلب به کتاب روشنائی‌ها ارجاع می‌دهد: آیا این امکان وجود دارد که این همان نسخه‌ای باشد که لافونتن روی آن کار می‌کرده و از

1. Philippe le Bel
2. Raymond de Béziers
3. Pentecôte
4. Gabriel Cottier
5. Pierre de la Rivey
6. Ange Firenzuola
7. le Doni
8. Séguier

این اسقف نیکوکار به امانت گرفته است؟ آری، این احتمال وجود دارد!  
لافونتن کدام حکایت‌ها را در این کتاب روشنائی‌ها پیدا کرده است؟ در کتاب هفتم درباره منبع حیوانات مبتلا به طاعون تردید وجود دارد، دو افسانه از کتاب شانزدهم، یک داستان را روایت می‌کنند: حکایت گیوم اودان<sup>۱</sup> در باب اعتراف خر، روباه و گرگ و حکایت گیوم گرو<sup>۲</sup> حکایت اخلاقی گرگ و خرزنه جاسینسکی<sup>۳</sup> متنی انتقادی علیه اسقف مازارن<sup>۴</sup> با مضمونی همسان می‌آورد تا بر وجود مضامین سیاسی در ابتدای قرن تأکید کند، اما در اینجا نیز نباید تأثیر بیدپای را در شیر، وزرایش و شتر نادیده گرفت، هرچند که نوشته گیوم گرو به لحاظ اخلاقی بیشتر نزدیک به لافونتن است:

«چرا به بزرگان ستمگر توجه می‌شود

و آنان را حمایت می‌کنند

ولی ضعفا و مردم ستم‌دیده را مدام تحقیر می‌کنند

تا اغلب آن‌ها به مرگ راضی شوند؟»

شاید داستان شتر، لافونتن را به خواندن پدر پوسین ترغیب کرده تا همان مضامین را در آن بیابد (در اینجا نسخه اسقف اوئه شباهت را نشان می‌دهد). نقشه قتل از قبل برنامه‌ریزی شده است، اما نتیجه اخلاقی آن دقیقاً مشابه نیست: «و بدین صورت می‌بینید که وقتی چندین آدم بدجنس باهم دست به کاری بزنند، قادر به انجام هر کاری هستند.» به هر ترتیب، خواندن این داستان برای شناختن نوع دیگری از این مضمون مفید است.

این امکان وجود دارد که کتاب روشنائی‌ها همچنین الهام‌بخش حکایت سوم نیز باشد، حکایت موشی که از دنیا دوری جسته است. موش داستان‌های

1. Guillaume Haudent

2. Guillame Guérault

3. René Jasinski

4. Mazarin